



● غلامحسین سالمی

«پس نوار چی شد؟» خاطره‌ای کوتاه در لحظاتی با تمیمی

وقتی برای اولین بار عکس اش را توی یکی از مجله‌ها دیدم، به چشمم خیلی عجیب آمد، چون نخستین باری بود که می‌دیدم شاعری سر و پز مرتب دارد، عینک، پاپیون و کت و شلوار شیک. آن وقت‌ها مُد بود که حضرات شاعر یا دست چپ‌شان را می‌گذاشتند زیر چانه که ساعت‌شان پیدا باشد، یا سیگاری لای دو انگشت دست راست می‌گرفتند و دود راه می‌انداختند و یا انگشت اشاره را روی شقیقه می‌گذاشتند و جلو دوربین عکاسی ژست می‌گرفتند. ولی این یکی یا شاعر نبود یا شاعری از جنم دیگر بود. بعدها که شناختمش و باهم دوست شدیم، دیدم واقعاً از جنم دیگری است. جور دیگری به شعر فکر می‌کرد، نگاهش به شعر با خیلی‌های دیگر فرق داشت و شعر برایش زندگی بود. از سر شکم سیری شعر نمی‌گفت، شعر نمی‌ساخت، بلکه شعر در جانش می‌جوشید و بعد روی کاغذ می‌آمد.

کلاس چهارم دبیرستان بودم که نخستین مجموعه‌ی شعرش «آغوش» را که در سال ۱۳۳۵ درآمده بود، خواندم. مجموعه‌ای از همان افسردگی‌ها، قصه‌های شکست و نلتنگی‌هایی که بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ گریبان‌گیر روشن‌فکران شده بود. اما «سرزمین پاک» حال و هوایی دیگر داشت و نشانگر شیوه‌ی ویژه‌ی او در شعر فارسی بود و بعدها «خسته از بیرنگی تکرار» را که خوانم، شاعری را شناختم که راه خود را پیدا کرده بود، استفاده از ترکیب فرم‌های کوتاه و به‌کارگیری واژه‌های تازه.

تمیمی در شعرهای هفت هشت سال‌آخریش، به ویژه در «پرسه‌ها» به پختگی کامل می‌رسد و نشان می‌دهد که شاعری است صاحب‌زبانی روشن و پاک و ویژه، بی‌هیچ ادا و اطواری. و دریغا که دوستی و دمخور شدنش با بعضی‌ها باعث شد که در «تلخ‌ابه‌ها» غرق شود و در «گرد و غبار» گم شود و «دود» اطراف او را بگیرد، دودی که باعث می‌شد هیچ چیز را نبیند و همه چیز را وانهد، حتی «خویش‌خویش» را! حالا هر وقت ترانه‌ی «نوابی» را می‌شنوم، یاد روزی می‌افتم که فرخ آمده بود خانه‌ی من و از رادیو اجرای جدید «نوابی» پخش می‌شد. من گفتم که این اجرا اصالت کار «عثمان» دوتار نواز را خدشه دار کرده، و فرخ تأیید کرد و قول داد که نوار «عثمان» را برایم بیاورد. یادم باشد وقتی دیدمش پیرسم پس نوار چی شد؟!